



گفت و شنود فضل الرحيم رحيم خبرنگار ازاد ، با داکتر پروين پڑواک ، شاعر و داستان نويس کشور ما مقیم کانادا .

داکتر پروين پڑواک ، در سال 1967 در شهر باستانی کابل پایتخت افغانستان به دنیا آمده است. و از انستیتوت طب ابوعلی سینای بلخی ، فارغ تحصیل گشته است. شعله ور شدن جنگ در داخل شهر کابل پس از پیروزی مجاهدین ، باعث گشت تا پروين ، با خانواده اش در سال 1992 به پشاور بکوچد. در سال 1994 او با همسر هنرمندش همایون هژبر شینواری ، و فرزندان شان به کانادا آمد. پروين پڑواک ، اینک به صورت همه وقت در دفتر "انجمن زنان افغان" در شهر میس آگا ، کار می کند. پروين پڑواک یگانه قلم بدست زن افغان است که بیشتر از سه اثر چاپ شده دارد. آثار چاپ شده او از این قرار اند:

"دریا در شبم" مجموعه شعرهای کوتاه عاشقانه، سال 2000 میلادی، چاپ پشاور

ترجمه پشتو اشعار "دریا در شبم" توسط شاعر جوان اجمل اند به پایان رسیده است و در افغانستان آماده چاپ می باشد.

"نگینه و ستاره" مجموعه داستان کوتاه، سال 2001 میلادی، چاپ کانادا

"مرگ خورشید"، مجموعه شعر های میهنی، سال 2002 میلادی، چاپ کانادا

"سلام مرجان" رمان، سال 2003 میلادی، چاپ کانادا

ترجمه پشتو این رمان توسط خانم شریفه ساپی در کابل به چاپ رسیده است. همچنان ترجمه پشتو آن توسط محترم سید رحمان شینواری ، در کانادا آماده چاپ می باشد. ترجمه سویدنی ، این اثر را ظاهر افشار، انجام داده است. ترجمه فرانسوی این رمان سال گذشته توسط خانم مهری هاشم در فرانسه به پایان رسیده و ترجمه انگلیسی این اثر در سال جاری به همت محترم شهباز احسانی در کانادا صورت گرفته است.

"کنج دری" کتاب آموزش الفبای دری به طریق سرگرمی، سال 2004، چاپ کانادا

"ماجراهای آرش" رمان برای اطفال و نوجوانان، سال 2006 میلادی، چاپ افغانستان

"پرنده باش" مجموعه اشعار برای اطفال به صورت مصور، سال 2007 میلادی، چاپ افغانستان

تازه ترین کتاب های که زیر چاپ اند ترجمه دری و پشتو سلسله کتاب های ادریس شاه نویسنده فقید افغان در امریکا است که کار برگردان و تنظیم کتاب را به صورت مشترک پروین و همسرش هژبر شینواری انجام داده اند و اولین کتاب آن "شیری که چهره خود را در آب دید" از سوی "انتشارات بوستون" در افغانستان به چاپ رسیده و میان شاگردان مکاتب توزیع گردیده است.

برعلاوه کتاب های چاپ شده پروین پژواک دارای چندین اثر ادبی می باشد که از طریق انتشارات انترنتی به نشر رسیده اند. از جمله رمان "آبشار نسترن" که ترجمه فرانسوی آن دو سال قبل به همت خانم مهری هاشم در فرانسه به پایان رسیده است.

برگردان "سلام مرجان" به همت محترم شهباز احسانی اولین اثر پروین پژواک می باشد که به زبان انگلیسی به چاپ می رسد.

آثار آماده چاپ عبارتند از:

"تو از چشم من" مجموعه شعرهای عاشقانه

"ابر، باران، دریا" مجموعه نثرهای عرفانی

مجموعه شعر به دری و انگلیسی "The Tree and Me"

"زیر آسمان کبود" مجموعه قصه ها برای اطفال

"قصه های دریا" مجموعه داستان ها برای اطفال

"گل اکاسی" مجموعه داستان کوتاه برای نوجوانان و جوانان

"گهواره کاغذی" مجموعه داستان های کوتاه

"پر عقاب" یا شاید "زمانی برای برای زنده گی، زمانی برای مرگ" رمان

توجه تو خواننده ع صاحب دل را به متن این گفت و شنود معطوف میدارم .

اولین جرقه های شعری در شما چگونه بوجود آمد؟

پاسخ این پرسش نزد خدایی است که مرا با این سرشت آفریده است. من از روزی که به خاطر دارم، دوست داشته ام. انسان ها را و طبیعت را بیحد دوست داشته ام. هنگامی که هنوز در صنوف ابتدایی -مکتب بودم، در راه رفت و برگشت خود درختان سرراه را در آغوش می گرفتم. آن درختان چنار کهن با آن تنه های تنومند که دستان من هنگام در آغوش گرفتن شان از دو سو به همدیگر نمی رسید، هنگام برگریزان برگ های رنگارنگ خود را به من هدیه می کردند تا در میان ورقه های کتابچه ام به عنوان یادگار حفظ کنم. من با پرند ها دوست بودم، من با مورچه ها دوست بودم، من با ماهی ها دوست بودم، آیا همین را می توان سرشت شاعرانه و جرقه های شعری نامید؟ نمی دانم!

- اولین شعری که سرودید را بخاطر دارید؟

اولین نوشته ام که به نام شعر نزد من تاریخ خورده است، شعر بلند "مرگ خورشید" است. در آن هنگام من چهارده سال داشتم. این شعر در روزی سرد و غمگین در من انفجار کرد و سرتا پا به

یکدم نوشته شد. آن شعر داغ لحظه های دلهره آور جنگ بود بر روان نوجوان من. همچون ضربه های سخت ژاله بر جوانهء برگ.

- شما در جستجوی چه چیزی هستید در شعر؟

در جستجوی خودم. یعنی در جستجوی همه چیز و هیچ چیز.

- به نظر شما شعر باید پیام خاصی داشته باشد؟

شعر چون تصویر برداری از یک لحظه است، عاطفه ای، اندیشه ای، حادثه ای... این تصویر می تواند شفاف یا کدر، سیاه و سفید یا رنگی، چند کلمه و یا چندین کلمه باشد. به نظر من این تصاویر حتی اگر به ظاهر چون دانه های برف هم شکل به نظر آید، برای هر شخص می تواند برانگیزنده احساس و اندیشهء تازه، یا پیام و خاطره ای ویژه باشد. بنا هر شعر بخواهی نخواهی دارای پیام خاص است. همانگونه که اگر ریزه های برف را بزرگ کنیم متوجه می شویم هر کریستل برف دارای شکلی خاص و تکرار ناشدنی می باشد.

- می گویند: " ارزش یک شعر هنری در آن است که خواننده خود تفکر نماید و از مسیر اندیشه خویش راهی بسوی محتوا و پیام شعر باز نماید. که کاربرد استعاره ها، سمبولها، تشبیهات، و ترکیبات بدیع موجب اساسی ان به شمار می آید ". آیا شما به همین شیوه شعر می سراید و یا کار شما شکلی دیگری است؟

شعرهای من اغلب بسیار ساده اند. با اینهمه هر خواننده به پندار خود می تواند، برداشتی از آن داشته باشد. مثلا در شعر:

زمستان

هر صبح که از خواب بر می خیزم

بر شیشهء یخ گرفته

با سرانگشتان گرم

نام ترا می نویسم

و از لابلای آن به بیرون می نگرم:

که کی بهار می آید؟

اولین تصویری را که این شعر می دهد برای همه ما بسیار آشنا است. ما همه در وطن خویش با شیشه های نقش و نگار یافتهء پنجره ها از اثر سرمای زمستان آشنا هستیم. منتهی کلمهء "زمستان" در آغاز و "بهار" در اخیر شعر به خواننده اجازه می دهد تا بنا بر اندیشه و احساس

خود از آن تعبیری داشته باشد. هنگامی که من این شعر را سرودم، شاید منظورم از "زمستان" جنگ بود و "بهار" صلح؟ شاید منظورم از "زمستان" اسارت بود و "بهار" آزادی؟ شاید منظورم از "زمستان" هجران بود و "بهار" دیدار؟ شاید منظورم از "زمستان" مرگ بود و "بهار" آغاز زندگی دوباره؟ شاید هم صاف و ساده از سرما به جان آمده بودم و منظورم از "زمستان" زمستان بود و از "بهار" بهار...

شعرهای مجموعه شعری "دریا در شبم" من بیشتر به همین شیوه اند. من به شگفتی اندر می شوم هنگامی که گاه یکی از کسانی که لطف می کنند و در مورد آن می نویسند، تعبیری از شعر می دهند که حتی به ذهن من نیز نگذشته است. به تازه گی محترم ثنا نیکی پژوهشی داشته اند همه جانبه در این مورد تحت عنوان "شنا در دریای شبم". به طور مثال ایشان شعر "همه خوبی ها در دست تو" را چنین تعبیر کرده اند:

کرکتر سروده "همه خوبی ها در دست توست"، دختریت که دست پسری بسویش دراز شده و او همه خوبی ها یعنی عشق را در دست او دیده است. لبخند پسر به شکفتن گل تشبیه شده است. زمانیکه او سوی دختر دیده گویا جهان به درخشش آمده است. این درخشش تنها در ذهن دختر است که در حال رسیدن به عشق و توصل به عاشقش می باشد.

واضح است که بعد از دست درازی، لبخند، شکفتن گل ها و درخشیدن جهان، "فصل درو" افاده وصلت و عشق بازی را میدهد.

بخش اول این شعر به حرکات مرد عاشق می آید، زیرا غرور زنانه ایجاب نمی کند که معاشقه را از دست درازی شروع کند، به او باید دست درازی شود. ولی تشبیه لبخند به شکفتن گل ها، زیاده تر زنانه است. زیباست اگر دختری لبخند عاشقش را به شکفتن گل به استعاره بگیرد. چشم بخیل کور. شعر با نتیجه بسیار زیبا و مطلوب یعنی "فصل درو" ختم می شود.

همه خوبی ها در دست تو

دستت را سوی من دراز کردی

همه خوبی ها در دستت نهفته بود

لبخند زدی

همه گل ها شکفتند

سوی من دیدی

همه جهان درخشیدن گرفت

اوه

ای سخاوت فصل های درو

از پیش من مرو.

منظور من از "دست دراز کردن" در این شعر صاف و ساده دست دادن و یا دست بلند کردن به عنوان سلام علیکی بوده است، نه "دست درازی". اصلا در آن سن و شرایطی که من بودم، عشق فزینی برایم نمی توانست مطرح باشد.

ولی ببینید که همین شعر ساده توانسته است که تصویری دیگرگونه به خواننده ای چون محترم ثنا نیکی بدهد. وقتی من این شعر را دوباره خوانی می کنم، می بینم که ایشان حق داشته اند و شعر می تواند چنان تعبیری را نیز به دست دهد. من با این موضوع نه تنها مخالفت یا ممانعتی ندارم، بلکه زیبایی هنر را در همین دید رنگارنگ مردم به آن می دانم.

- شما در سرایش شعر به چه چیزی بیشتر توجه دارید " به اندیشه ، تخیل ، عاطفه ، تصویرپردازی ، شکل ، پیام ، زبان ، ترکیبات تازه، واژه ها و یا چیز های دیگر؟

حقیقت این است که من هنگام سرایش شعر به هیچ کدام اینها توجه ندارم! اگر داشته باشم، این شعر سروده نه، بلکه نوشته می شود. با اینهمه همه آنچه که شما در بالا ذکر کرده اید، برای من مهم است.

- برای بیان یک شعر چه حالاتی باید رخ دهد تا اشعار به ذهن جاری شود ؟

از کوزه نمی نمی تراود، اگر در آن آبی نباشد. در کنار لبریز بودن، گوش سپردن به موسیقی و قدم زدن در هوای بارانی برایم الهام برانگیز بوده است.

ایا موجودیت خط قرمز که مجال بیان بعضی اندیشه های انسانی را از ادماهای جامعه ما سلب نموده ، بر کار و پرداختهای شعری شما هم اثر داشته و یا دارد؟

هنگام سرایش شعر نه... ولی هنگام نوشتن داستان بلی.

- ایا شما به عنوان شاعر گاهی مجبور به خود سانسوری شده اید اگر شده اید علت ان چی بوده ؟

من بیشتر در زنده گی روزمره مجبور به خود سانسوری هستم تا در نوشتن. با آن چشمی که من به زندگی می بینم و می خواهم زیست کنم... هر چند بسیار ساده ولی غیر معمول است.

پس در حقیقت نوشتن پنجره های است که من از طریق آنها نفس می کشم و آزادانه از دوست داشتن و خندیدن و گریستن و دوییدن و فرستادن سلام به ستاره ها سخن می گویم.

- اگر قرار باشد روزی دیگر شعر نه سراید چه خواهید کرد؟

من به همان روز رسیده ام. می توان برای همیشه طبیعت شاعرانه داشت، ولی نمی توان برای همیشه جرقه های شعری را حفظ نمود. در بهار نوجوانی و جوانی من شب و روز جاری بودم. شعر چون باران در من می بارید. همزمان نثرهای کوتاه ادبی در من جوانه زد. آهسته آهسته نوشتن داستان کوتاه در من شگفت. اینک اندیشه ام در قالب رمان بهتر میوه می دهد.

- به نظر شما شعر چی جایگاه در جامعه ما دارد؟

جایگاه شعر به شیوه کلاسیک در جامعه ما جا افتاده و محترم است. شعر به اوزان نیمایی نیز می رود که جای خود را بیابد. برای معرفی و قبول شعر بی وزن باید کار کرد.

- تاثیر گزاری شعر بر رشد ادبیات و زبان نظر شما در این زمینه چیست ؟

شعر تاثیری شگفت بر رشد زبان دارد. همانگونه که کلمات نفس شعر اند، شعر نیز تپش قلب کلمات به شمار می آید. تاثیر شعر بر رشد ادبیات شعری ما مثبت است ولی همین ارج گذاری و توجه بسیار به شعر باعث شده است تا تاثیر آن بر رشد ادبیات نثری ما منفی باشد.

- اگر روزی کسی بگوید که متقدمان شعر همه معنایی موجود را گفته اند و ما دیگر حرفی برای گفتن نداریم پاسخ شما در زمینه چیست ؟

کریستل های برف را از یاد نبرید.

- شما به غیر از برنامه های فرهنگی تان شغل دیگری هم دارید ؟

نهایت خوشحالم از اینکه در اینجا در کانادا افتخار همکاری با انسانی فداکار، مهربان و با پشتکار را به اسم خانم آدینه نیازی دارم که بنیانگذار "انجمن زنان افغان" می باشد. من هفت سال به صورت افتخاری جز گروه تحریریه و مشاوره انجمن بودم. اینک دو سال می شود که به صورت رسمی و همه وقت در انجمن کار می کنم. وظیفه ما کمک به مهاجرین تازه وارد به کشور کانادا می باشد. برای معلومات بیشتر در مورد این انجمن می توانید به آدرس وب سایت آن مراجعه کنید:

www.afghanwomen.org

- یک تعداد از سروده ها بر دل سراینده ء ان جایگاه خاصی دارد اگر ممکن باشد همان سروده های تانرا به عنوان نمونه ء از اشعار تان در این جا بنویسید ؟

من انتخاب نمودن میان آثار و فرزندان خویش را دوست ندارم. آنها همه خوب یا بد از من هستند و من دوست شان دارم. چون در این اواخر کمتر شعر در من جرقه می زند، چند تا از تازه ترین ها را برای تان می نویسم. اولینش تجربه ای تلخ بود در راه. به خاطر آن تا حال خود را ملامت می کنم. هر چند نمی توان نویسنده را همراه با نوشته اش سنجاق کرد، ولی از آنجا که این بار چانس آن را دارم که خود را سنجاق کنم، توضیح کوتاه و مختصری می دهم که در اینجا در فصل بهار و پاییز معمولا بعد از باران حلزون ها به روی زمین می برابند. اکثر این حلزون های کوچک صدف دارند که در حکم پوششی محافظتی برای ایشان به شمار می رود. ولی افسوس نه همیشه.

حادثه ای در راه

بوی باران

بوی سبزه

در کوره راه تر

ناگاه سرزده

ترق

زیر گام من شکست

حلزون!

تن ها

من خود را تنها، بسیار تنها

من خود را تنهای تنها احساس می کنم

من **تن** خود را جدا از **ها** احساس می کنم

من متن تن تنهای یکتن خود را

وطن خود را...

پروانه

پروانه **پر** **واز** می کند

پرواز می کند

پروانه **پروا** **نه** می کند

از فضای باز

کرمک

پبله را ندر

به آسمان میپر،

دیوانه می شوی...

کرمک

پبله را درید

پر پر زنان پرید

پروانه شد!

خانم داکتر پروین پژوهاک ، از اینکه به پرسشهایم پاسخ گفتید از شما یک دنیا تشکر .

در این لنیک می توانید بیشتر با کار های پروین پژوهاک و هژبر شینواری آشنا شوید.

www.hozhaber.com

فضل الرحیم رحیم خبرنگار ازاد